

«عدالت
 محبت پایه»
 به طور طبیعی از
 انسجام بیشتری
 برخوردار است
 وزمینه های
 اجتماعی وصول
 به عدالت در
 اثرگسترش
 مناسبات برادرانه
 و مهرورزانه، مهیاتر
 است. محبت
 ضد عدالت
 نیست، بلکه
 نوعی فراروی
 از آن محسوب
 می شود.

برخوردار است. دوستی، چنان که می دانیم، در غرب قرن بیستم، رویکردی پراگماتیستی به خود گرفته و این مسئله پیش از هر چیز ریشه در فایده گرایی (Utilitarianism) دارد. یکی از نقدهای جدی وارد بر ایده سرمایه اجتماعی، همین متأثر بودن آن از پیش فرض های فایده گرایی است. شکنندگی سرمایه اجتماعی مبتنی بر مناسبات و دوستی های فایده انگارانه، در وهله اول به پیش فرض های فایده گرایی مستتر در مفهوم سرمایه اجتماعی بر می گردد و خود این نیز، ریشه در بحران اخلاقی جوامع مدرن دارد، چیزی که مک اینتایر ریشه آن را در «احساس گرایی» می داند. (مک اینتایر، ۱۳۹۰) آحاد انسان ها در چنین فضایی، یکدیگر را چونان ابزاری برای رفع حوائج و وسیله ای برای تأمین منافع شخصی می نگرند و اگر در این میان، دوستی ها و همبستگی هایی ایجاد می شود، نه چون یک فضیلت بلکه به عنوان ابزاری در جهت تأمین سود متقابل میان افراد است. طبیعی است که در چنین فضایی، سرمایه اجتماعی واقعی تولید نخواهد شد و اگر هم همبستگی هایی وجود داشته باشد، به غایت شکننده، سست و غیر قابل اتکا است.

عدالت محبت پایه

از متون حکمای مسلمان چنین بر می آید که دوستی به مثابه فراعادت، متعالی ترین رویکرد به دوستی است که از موضعی فراتر از عدالت، به تنظیم مناسبات میان آحاد جامعه مبادرت می ورزد. چنین رویکردی به دوستی و محبت است که خواجه نصیر، آن را برتر از عدالت معرفی می کند. طبیعی است که در چنین جامعه ای، افراد بیش از آن که به فکر خود باشند به فکر دیگران هستند و بیش از آن که به «خود» ببندیشند، دغدغه «دیگری» را دارند. چنین جامعه ای، مصداق جامعه متعالی است و مناسبات حاکم بر آن رو به غایات متعالی جهت گیری می شود و درست از دل همین مناسبات است که سرمایه اجتماعی حقیقی و پایدار بیرون خواهد آمد.

دوستی و محبت در این تلقی و در نزد حکمای مسلمان، به مفهومی فراتر و برتر از عدالت می رسد، نه به این معنا که دوستی از تقدم ارزشی بر عدالت برخوردار باشد؛ چنان که گزاره هایی نظیر «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهٖ قِوَامُ الْعَالَمِ» یا «الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ» یا «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً» ناظر به اهمیت بی بدیل و ارزش ذاتی عدالت در اندیشه اسلامی است. نیز به عنوان مثال ابن مسکویه «تودد» را که همان دوستی است فضیلتی «ذیل فضیلت عدالت» تعریف می کند. بلکه این تقدم از باب تلقی ارسطویی در باب دوستی است که دوستی را خیر خواهی برای دیگران به خاطر خودشان و نه چیز دیگر مانند لذت و نفع است. در واقع در این تلقی دوست، خود دیگر است. دوستی در تلقی اسلامی از این هم فراتر می رود و ابعادی عمیقاً استعلایی پیدا می کند؛ چنان که چنین تلقی از دوستی در نگرش حکمای مسلمان انعکاس یافته است. روشن است در چنین جامعه ای به تعبیر ارسطو نیازی به عدالت نیست؛ نه از آن جهت که عدالت منتفی است؛ بلکه از آن روی که در این جامعه، عدالت «مفروض» است و مناسبات دوستانه شکل گرفته در جامعه، خود، متضمن عدالت نیز هست. دوستی از این چنین زاویه ای به مثابه مفهومی فراعادت تلقی می شود.